

اشاره

شاید به پندار عده‌ای، قلمفرسایی در مورد چهره‌های سیاسی در تاریخ ایران آسان باشد. از میان چهره‌های پر آوازه سیاسی این کشور، افراد بسیار اندکی توانسته‌اند بر فراز قله‌های باور مردم جا خوش کنند و نیکنامی را در ذهن و زبان مردم پاینده سازند. ولی همین افراد انگشت شمار هم از سوی عده‌ای مغرض یا کم اطلاع، مورد طعن و لعن قرار گرفته‌اند. گویی نمی‌توان در سراسر تاریخ این سرزمین و مردم، کسی را یافت که جامه درستکاری بر تن داشته و نه برای کسب نام و نان، بلکه در پی حفظ دین، سنت و کشور کوشیده باشد. به همین دلیل، شورش‌های گسترده و مردمی را به تحریک و فتنه یک کشور خارجی وابسته دانسته و ماهیت این نهضت‌ها و انقلاب‌ها را غیر ملی قلمداد کرده‌اند. همچنین در دوران حیات یا دوران پس از مرگ چهره‌های ملی این دیار، در تخریب هدف، محو نام و خاطره از هیچ تلاشی مضایقه نکرده‌اند.

میرزا کوچک خان و نهضت او، از جمله مصداق‌های این ادعاست. به همین دلیل، نگارنده درصدد برآمد تا به بررسی جایگاه واقعی سردار جنگل و نهضت تحت رهبری اش، از لایه لای گفته‌ها و نوشته‌های دیگران، برآید. در این نوشتار سعی شده است تا زوایای متفاوت این نهضت و تفکرات پیشوای آن مورد ارزیابی قرار گیرد.

میرزا کوچک خان و نهضت جنگل

فریدون شایسته / مدرس تاریخ مرکز آموزش ضمن خدمت فرهنگیان گلان

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

انتقاد از میرزا کوچک خان و نهضت جنگل
 الف) انتساب قتل حیدرخان عمواغلی به میرزا کوچک
 اولین کسی که در این مورد سخن گفت، ابوالقاسم لاهوتی است.
 وی در اشعارش چنین می‌سراید:

شبی تاریک و باد سردی و بوران زحد افزون
 به زندان حال حیدر زین هیاهو بود دیگرگون
 دلش پیش رفیقان چشمش از زور غضب پر خون
 دو دستش محکم از پس بسته و زنجیر در گردن
 در آن تاریکی شب، هیأتی وارد به زندان شد
 سپس برقی بزد کبریتی و شمعی فروزان شد
 به پیش اهل زندان صدر ملیون نمایان شد
 سخن کوتاه حیدر با رفیقان تیرباران شد^۱

وی قتل حیدرخان را متوجه میرزا کرده است و بعد از او، دیگران بر همین پایه آن را تکرار کرده‌اند.

مؤلف کتاب «بیرنگ»، ضمن انتساب قتل حیدرخان به میرزا

کوچک، بر این عقیده است که خطای میرزا کوچک نسبت به قتل حیدرخان عمواغلی محرز و مسلم است؛ از این رو، نام میرزا در تاریخ انقلاب جنگل برای همیشه لکه‌دار شد.^۲

علاوه بر مؤلف کتاب بیرنگ (علی آذری)، کسان دیگری مانند: محمود اعتمادزاده (به‌آذین) در کتاب «دختر رعیت»، سپهر ذبیح و مترجم کتابش محمد رفیعی مهرآبادی در کتاب «تاریخ جنبش کمونیستی در ایران»، احسان طبری در آثار متفاوت «محمد قزوینی» به روایت فخرائی، ملک الشعراهای بهار در «تاریخ احزاب سیاسی»، عباس خلیلی در مجله «خواندنی‌ها»، و مورخ الدوله سپهر در «ایران در جنگ بزرگ» همین سخن را تکرار کرده‌اند.^۳

اسماعیل خان جنگلی، خواهرزاده میرزا کوچک، انتساب قتل حیدرخان را به میرزا مردود دانسته و آن را متوجه حسن خان معین‌الرعایا کرده است: «... در این اوان که سران انقلابی علناً امتحان بی وفایی داده و با سردوش افسری، جنگ با کوچک خان را مترصد بودند، خبر رسید که حیدر عمواغلی که به دست افراطیون جنگل گرفتار شده بود، از

زندان خارج (شده) و در حین فرار از طرف نگهبانان به قتل رسیده است. کوچک خان از شنیدن این خبر به سختی آزرده شده، با تأثر شدید اظهار داشت، او به تقاضای من به ایران مراجعت کرده بود، مسؤولیت این قتل شانه‌های مرا فشار می‌دهد او (میرزا کوچک) مترصد بود، با استفاده از فرصت مناسب سزای بدکاران را بدهد، ولی مواجه با دشمنان داخلی و خارجی موجب شده بود که از تعقیب بدکاران افراطی موقتاً صرف‌نظر نماید؛ زیرا قاتلان حیدر عمو اوغلی، بعضاً از سردسته‌های جنگل، مانند حسن خان معین‌الرعیایا بوده‌اند که با نفوذ و اطلاعاتی که در حدود جنگل داشت، آزدنش در چنان موقع مناسب نبود.^۶

اما معین‌الرعیایا، مسؤولیت قتل حیدرخان را متوجه افراد طایفه خود دانسته و نقش خود را در این واقعه به کلی منکر شده است:

«... حیدرخان را به مسجد، پیش میان خودم (آلبان) فرستادم که او را نگاه دارند و از وی مواظبت کنند تا زمانی که وجودش برای محاکمه لازم شود. افراد ایل، همین که به شکست ما پی بردند و خاموش شدن آوازه جنگل را شنیدند و از کشته شدن برخی از سران سپاه و اسارت و تسلیم مابقی آگاه شدند و دانستند که دیگر نام و نشانی از جنگل باقی نیست، به علت آن که خود در معرض مخاطره قرار نگیرند، حیدرخان را خفه کردند و در همان قریه مسجد پیش به خاک سپردند.»^۷

این نظر مورد قبول مرحوم فخرانی، منشی جنگل و صاحب اثر گرانقدر «سردار جنگل» است که در کتابش این روایت را درج کرده است.^۶

کوچک خان و پسیان و امثال آن‌ها را تخطئه کند و این مردان شریف و از جان گذشته را در ردیف اسماعیل آقا سمینقو و ماشاءالله خان کاشی یا فتودال‌ها و شیوخ متمدن گردنکشی، چون شیخ خزعل و سران ایلات لر و قشقایی و امثال آنان قرار دهد.^۸

نمی‌توان در مخالفت میرزا کوچک خان با سلطه گران خارجی اندک تردیدی به خود راه داد. بدین منظور، قضاوت و داوری دشمنان خارجی او، می‌تواند در انتساب یا رفع این شبهه مورد توجه قرار گیرد. ژنرال دانسترویل فرمانده قشون انگلیس درباره او گفته است: «... جنگلیان چون بر آن شدند که تا آخرین قطره خون خود، از ایران دفاع کنند، از هر گونه زندگی اجتماعی دست شستند و به جنگل زدند. رهبرشان میرزا کوچک خان است. او اصلاح طلبی شرافتمند و درستکار است که فریاد مبارزه طلبی اش یعنی، ایران از آن ایرانیان است، حقانی ترین فریاد است.»^۹

دانسترویل بر این اعتقاد بود که: «به عقیده من، میرزا کوچک خان، از وطن پرستان حقیقی است و امثال او در ایران نادر و کمیاب است.»^{۱۰} خان ملک ساسانی، ضمن بیان دیدار خویش با میرزا کوچک خان، تصویری از وی ارائه داده است که اگر این تصویر را مبنای قضاوت خود درباره میرزا کوچک خان قرار دهیم، دیدگاه مذکور را باید بی پایه و موهوم بدانیم: «... همیشه در ضمن صحبت از دخالت‌های اجانب در امور ایران بسیار ناراحت بود. از مظالم ایشان و صدماتی که به آزادی طلبان زده بودند، حکایت‌ها می‌کرد.»^{۱۱}

ب) انتساب غارتگری و هرج و مرج طلبی به نهضت جنگل (تاریخ و حقیقت)

حبيب الله مختاری، مؤلف «تاریخ بیداری ایران» از میرزا و یارانش به عنوان اشرار و غارتگران نام می‌برد. سرپرستی سایکس در تاریخ ایران او را عامل سپهدار می‌نامد و مدعی است که کارش باج سیبیل گرفتن از ثروتمندان بود. عباس خلیلی او را سرزنش می‌کند که چرا در تنگه منجیل نتوانست در برابر قوای انگلیس پایداری کند و سپهدار امان الله جهانبانی می‌نویسد: «در شمال ایران میرزا کوچک خان، علم طفیانگری و یاغیگری را برافراشته و دعوی استقلال می‌نمود.»

ملک الشعراى بهار در قالب دو بیت، همین دیدگاه را درباره نهضت جنگل ابراز داشته است:

شد به اقبال شهشه ختم کار جنگلی

جنگل از خلخال و طارم امن شد تا انزلی

دولت دزدان جنگل سخت مستعجل فتاد

دولت دزدی بلی باشد بدین مستعجلی^{۱۲}



«... چه فرق است بین سید عبدالحسین لاری یا خیابانی یا میرزا کوچک که خود سر، مملکت را از مرکز مجزا می‌خواهند.»^{۱۳}

«نامه میرزا کوچک به یوسف ضیاءبیک، مقیم باکو و پاسخ وی به سفیر شوروی، بیانگر روحیات و دیدگاه‌های اوست که به ترتیب، به قسمت‌های مهمی از این دو نامه اشاره می‌شود. نامبرده در نامه به یوسف ضیاء می‌نویسد: «متأسفم که پاره‌ای اشخاص فاسد که به هر سازی رقصیده، یک وقت هم مشروطه طلبند و برای به دست آوردن منافع شخصی، به هر لباسی ملبس می‌شوند، اکنون آزادیخواه شده و بنده را دزد و خیانتکار معرفی می‌کنند.»^{۱۴}

میرزا در نامه‌ای به سفیر شوروی یادآور می‌شود: «جمعیت خود را به صبر و آرامش تشویق و منتظر می‌مانم که سیاست دولت تا چه حد و پایه منافع توده اصلی را در نظر خواهد گرفت و از استقلال ایران دفاع خواهد کرد. مقصود من و یارانم، حفظ استقلال مملکت و اصلاح و تقویت مرکز است. تجزیه گیلان را که مقدمه ملوک الطوائفی است، همچنین ضعف کشور را خیانت صریح دانسته و می‌دانم. چنانچه پیشنهادات همیشگی ما به دولت رفع این توهم را می‌نماید.»^{۱۵}

داوری سیدحسن تقی زاده درباره میرزا کوچک، مبتنی بر نفی اتهام تجزیه طلبی گیلان از سوی اوست. نامبرده می نویسد: «میرزا کوچک که آدم خیلی خوبی بود، در گیلان سربلند کرد و در واقع حکومتی تشکیل داد. او نمی خواست خودمختار باشد. وثوق الدوله را عنوان کرده، می گفتند: آن‌ها مشروطه را از میان بردند، به انگلیس و فلان بد می گفتند و می گفتند که دستگاه حکومت دزد هستند و راست هم می گفتند.»^{۱۶}

پیتر آوری، با تکیه بر یادداشت‌های دکتر عیسی صدیق اعلم، میرزا کوچک را شخصی طرفدار تجدید حیات ایران دانسته و نهضت جنگل را جنبشی هدفدار و با ایده اصلاح طلبانه قلمداد کرده است. او می نویسد: «مأمورین رسمی دولت مرکزی، هوادار کوچک خان بودند. چون کوچک خان در دوران قدرت خویش بر گیلان، به جای بد رفتاری شدید با آنان، از آن‌ها درخواست جانبداری در برنامه‌های اصلاحی خود را کرده بود. آنچه که به خصوص در این زمینه شایان توجه می باشد، سابقه روابط کوچک خان با عیسی خان (صدیق اعلم) مدیرکل آموزش و پرورش استان گیلان است. پس از بروز بی نظمی‌های مسلکی، اخلاقی و انضباطی مدارس در استان گیلان به تحریکات بلشویک‌ها، کوچک خان به عیسی خان کمک کرد تا نظم را در مدارس برقرار سازد. دکتر عیسی صدیق در زندگی نامه خود به روایت این موضوع پرداخته و گواهی می دهد که کوچک خان تلاش می کرد تا به تجدید حیات کشور خود بپردازد.»^{۱۷}

د) انتساب کوتاه نظری و خرافی بودن به میرزا کوچک خان

ملک الشعراى بهار می نویسد: «میرزا مردی بود مذهبی و قدرتی، و غالباً استخاره می کرد و نظرش محدود بود.»^{۱۸}

ابراهیم فخرانی ضمن بیان این نکته که میرزا به استخاره اعتقادی عجیب داشت، توسل میرزا را به استخاره، عملی مقطعی و محدود دانسته است: «میرزا کوچک خان به استخاره اعتقادی عجیب داشت و هر جا به مشکلی برمی خورد و یا تردیدی در اقدام به کار مورد نظرش حاصل می کرد، فوراً دستش به طرف تسبیح که همیشه همراه داشت، دراز می شد و نتیجه استخاره هر چه بود بی درنگ به کار می بست.»^{۱۹}

مرحوم فخرانی در جای دیگری، ضمن انتساب این گفته به اسماعیل راتین، مؤلف کتاب «حیدرخان عمو اوغلی»، به توضیح اعتقاد میرزا درباره استخاره پرداخته است: «... واقعیت این است، آن‌ها که میرزا را نمی شناختند، این حرف‌ها را می زدند. مرحوم میرزا در همه مواقع استخاره نمی کرد. اگر می خواست برود ناهار بخورد، آیا استخاره می کرد؟ و اگر می خواست فرض بفرمایید، مراجعه کند به یک طبیب برای این که تب کرده بود، استخاره می کرد که بروم یا نه؟ خیر این حرف‌ها نبود. آن‌هایی که مخالف با وی بودند، چون نقطه ضعفی از او نمی شناختند، می گفتند که او خرافی است. البته خود بنده هم در کتاب سردار جنگل نوشته‌ام که میرزا استخاره می کرد. ولی نه همیشه و به هر مناسبت. آن‌ها لاله را شنیده بودند ولی الا الله را نشنیده بودند. میرزا

همه موقع استخاره نمی کرد، بلکه در مواردی که امر مشابه می شد و در موارد نادر که از ظواهر، خیری درک نمی شد، استخاره می کرد.»^{۲۰}

ملک الشعراى بهار او را فردی دانسته است که نظرش بر خلاف دیدگاه‌های یحیی دولت آبادی و عبدالله مستوفی است. یحیی دولت آبادی ضمن اشاره به روابط میرزا کوچک خان با دولت عثمانی و آلمان می نویسد: «... میرزا کوچک خان با وجود استفاده نظامی که از آن‌ها می نموده است، ایرانیست و اسلامیت خود را از دست نمی داده، بیگانه را بیگانه می دانسته است؛ هر که بوده باشد. چنان که روس‌ها مکرر



۴۹ آموزش تاریخ

خواستند او را تطمیع کرده، به دام بیاورند و فریب آن‌ها را نخورد. گاهی هم با دستجاتی از قشون روس که برای امتحان جلو می آمدند، طرف می شد و آن‌ها را عقب می نشاند عده زیادی از وطن خواهان هم که عاشق دیدار یک قوه ایرانی خالص بودند، از تشکیل جنگل دلخوش و به آن‌ها متوجه بودند.»^{۲۱}

همین نویسنده در جای دیگر از خاطراتش باز درباره میرزا کوچک می نویسد: «... میرزا کوچک به همان اندازه که روس و انگلیس از او دور بودند، او هم از آن‌ها دوری می جست و فریب هیچ یک را

نمی خورد. هرگاه به طرف تهران می آمد مالک تخت و تاج سلطان احمد شاه قاجار می گشت و اگر زمره جمهوریت به میان می آمد، او برای انتخاب شدن به ریاست نزدیک تر بود. چه جمهوری طلبان به او توجه داشتند. ولی چون اهل هوی و هوس نبود و جز خدمت حقیقی به وطن خود منظوری نداشت و حوزه ای را که بر وی احاطه کرده بود، منزله نمی دانست و می ترسید به دست آن ها آلت اجرای مقاصد بلشویکان روس و غارتگران قفقاز واقع گردد و مملکت دچار مخاطره بشود، این بود که در مدت کم ریاست کل گیلان، با کمال احتیاط رفتار می کرد و

تا آن جا که توانست از تجاوزات بیگانگان جلوگیری نمود و چون دید، دارد رشته از دست او بیرون می رود و دیگران به نام او می کنند و هرچه بخواهند، از اقتدار و سیاست صرف نظر کرده و دوباره خود را با عده ای از اشخاص مطمئن هم عقیده خویش به جنگل کشانیده، آن جا به خودداری پرداخت. ^{۲۲}

عبدالله مستوفی ضمن تحسین میرزا کوچک، سخنانی درباره وی نوشته است که از مطالعه آن می توان به ژرف بینی و تدبیر عالی او واقف شد: «... میرزا کوچک خان، الحق در تمام مدت نهضت جنگل، یک قدم برخلاف دیانت و حب وطن برنداشته، حتی در مواقعی که کابینه های صالحی مانند: کابینه مشیرالدوله، مستوفی الممالک و علاء السلطنه روی کار می آمدند، همواره خود را از تماس با دولتیان برکنار می گرفته که دولت به آزادی مشغول عملیات اصلاحی خود شود و شاید در این موقع، اگر از تجدید دولت های کار چاق کن خارجی اطمینان پیدا می کرده، برای تسلیم هم حاضر بوده است. در جنگ بین متجاسرین و دولت و تدارک مقدمات کودتا هم، شاید میرزا کوچک خان برای این منظور خود را برکنار گرفته و قوای خود را دست نخورده نگاه داشته بود که بعد از آن که زمینه روشن تر شود، به نفع کشور وارد عملیات گردد. ^{۲۳}»

از دیگر موارد نقض و نفی ادعای بهار که میرزا کوچک را فردی کوتاه نظر دانسته است، می توان به مواجهه وی با وثوق الدوله اشاره کرد. دولت وثوق الدوله، میرزا کوچک را یکی از موانع اصلی و محکم در برابر قرار داد ۱۹۱۹ می دانست. به همین دلیل، با توسل به هر وسیله ای می خواست که او را مطیع کند و چون در این کار ناکام ماند، با ارسال نامه ای تهدیدآمیز و ظاهر فریب کوشید تا او را به انقیاد و اطاعت وادارد. نویسنده نامه که وثوق الدوله بود، برای فریب میرزا خود را رئیس

آتریاد تهران، یعنی رتمیستر نکاچنگوف معرفی کرد. در بخشی از این نامه، خطاب به میرزا آمده است: «شخص شما وطن دوست و ایران خواه، عاقل و نیک نفس معرفی شده اید. لازم است به شما خاطر نشان شود، هرگاه جناب عالی را در محکمه عدل الهی حاضر نمایند و سؤال شود، آنچه خسارت و تلفات اهالی بیچاره از بدو الهی ختم وارد آمده است مسؤول در دادگاه الهی کی است؟ گمان می کنم که انصاف خواهید داد و شرمنده خواهید بود. ^{۲۴}»

در این نامه از میرزا خواسته شد که خود را به دولت مرکزی تسلیم



۵۰
آمزش تاریخ
۱۳۸۲، شماره ۱۴، سال ۵

کند و به او اعطای مشاغل عالی و آسودگی زندگانی را پیشنهاد می کند. گفتنی است که نویسنده نامه، به اشتباه حدیث «اکرم الضیف ولو كان كافرا» را آیه قلمداد کرده است. اما جواب میرزا به نویسنده نامه، گویای درایت و بینش متعالی اوست. قسمت های مهمی از پاسخ میرزا در پی می آید: «بنده به کلمات عقل فریبانه اعضا و اتباع آن دولت که متفور ملتند، فریفته نخواهم شد و وجدانم به من امر می کند که در استخلاص مولد و موطنم که گرفتار چنگال قهاریت اجنبی است، کوشش کنم. تاریخ عالم به ما اجازه می دهد، هر دولتی که نتواند مملکت خود را از سلطه

نتیجه گیری

پس از نقد و بررسی دیدگاه‌های منتقدان در باره شخصیت میرزا کوچک و ماهیت نهضت جنگل، برای حسن ختام، به نقل دیدگاه محقق ارجمند دکتر عبدالحسین نوائی می‌پردازیم که بررسی همه جانبه ای درباره سردار جنگل و نهضت وی دارد:

«پیشوای نهضت جنگل، طلبه‌ای بود آزادمش، ساده‌دل و پاک‌طینت، به نام میرزا کوچک خان. نهضت جنگل حماسه‌ای از ایمان، ایثار، دلیری، جوانمردی و از خود گذشتگی بود. بدبختانه همراه با ساده‌دلی صرف و غفلت محض از زیر و بم‌ها و پیچ و خم‌ها و ترفندهای سیاسی. چنین بود که سرانجام از آن همه دلیری، ایثار، جوانمردی و آزادمندی جنگلیان، نه تنها کوچک‌ترین سودی عاید ایران و ایرانی نشد، بلکه نهضت و پیشوا و بسیاری از سران نهضت که مردانی دلیر، مبارز و وطن‌پرست بودند، از میان رفتند. آنچه در این جا باید مورد توجه قرار گیرد، همکاری، همدلی، محبت و صمیمیت مردم گیلان، بلکه سراسر مردم ایران با میرزا بود. میرزا مردی درست، بلندنظر، با گذشت و بی‌توجه به مسائل مادی بود و جز به عوالم معنوی و رضای خالق و آسایش مخلوق، به چیزی نمی‌اندیشید. چنین بود که مردم گیلان از خرد و کلان و پیر و جوان او را دوست می‌داشتند و مردم سایر نقاط ایران نیز در او به عنوان مظهر استقامت ملی و استقلال کشور در برابر اجانب می‌نگریستند.»^{۲۸}

و اقتدار دشمنان خارجی نجات دهد، وظیفه ملت است که برای استخلاص و وطنش قیام کند. اما کابینه حاضر (منظور وثوق‌الدوله) می‌گوید، من محض استفاده شخصی باید مملکت را در بازار لندن به ثمن بخش بفروشم! باید دید عقلای عالم، به جسد کشته ما می‌خندند یا به فاتحت شما تحسین می‌کنند؟ بنده حقیقتاً یک نفر جاه طلب نفسانی تصور شده که به مواعید جناب عالی متمایل گردم. آن وقت عرض می‌کنم، کسانی که تسلیم گردیدند ورقه مهوره دولت را در دست داشتند، همه را به دار آویختید، حبس کردید، تبعید نمودید، بنده را با چه رو بعد از این عملیات، باز تکلیف به تسلیم می‌نمایید.»^{۲۵}

در اثبات مردمی بودن نهضت میرزا کوچک خان، سرپرسی کاکس در تلگرافی به تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۱۹ میلادی به لرد کرزن گزارش می‌دهد: «... طرز رفتار قزاقان ایرانی که برای اشغال نقاط گیلان اعزام شده بودند، چنان وحشیانه، و بی‌کفایتی کارگزاران دولتی، چنان کامل و آشکار بوده است که اگر جنگلی‌ها دوباره سربلند کنند، کشاورزان گیلانی آن‌ها را با آغوش باز خواهند پذیرفت.»^{۲۶}

ترتیبی سنجایی معتقد است: «نهضت جنگل به عنوان بیان مبارزه محرومین ایران در دوره معین تاریخی علیه استثمار و استعمار، عوامل ایرانیت و اسلامیت را در خود متبلور و منعکس می‌نمود. توجه مختصر به برنامه‌های نهضت جنگل و شیوه کار اجتماعی و سیاسی رهبران و وابستگان آن، اثبات می‌کند که نهضت قیامی مردمی بود.»^{۲۷}



زیر نویس:

۱. کیهان فرهنگی. سال چهارم. آبان ۱۳۶۶. همان، ص ۳۶۲.
۲. گفت و گو با ابراهیم فخرائی. کیهان فرهنگی. شماره ۹. آذر ۱۳۶۳. ص ۱۳.
۳. رائین، اسماعیل. حیدرخان عمو اوغلی. انتشارات جاویدان. چاپ دوم ۱۳۵۲. ص ۲۸۹.
۴. برهان، عبدالله. بیراهه (پاسخ به کژراهه). دفتر خدمات رسا. چاپ اول ۱۳۶۸. ص ۲۲۷.
۵. رائین، اسماعیل. همان. ص ۲۹۵-۲۹۴.
۶. واقف شریفی، مجید. وقتی که مارکسیست‌ها تاریخ می‌نویسند. انتشارات صادق. بی‌تا. ص ۱۱۱-۱۱۰.
۷. فخرائی، ابراهیم. سردار جنگل. انتشارات جاویدان. چاپ پنجم. ۱۳۵۴. ص ۳.
۸. فخرائی، اسماعیل. همان. ص ۲۰۷-۲۰۶.
۹. شمیم، علی اصغر. ایران در دوره سلطنت قاجار. نشر افکار. چاپ پنجم، ۱۳۷۴. ص ۶۰۰.
۱۰. روشار فیلیپ، اصلاح طلبی و سنت. (جنبش جنگل از ۱۲۹۴ تا ۱۳۰۰ ه. ش) ترجمه روح بخشیان. ماهنامه گیله‌ور. آذر-دی ۱۳۷۴. شماره ۳۴. ص ۸.
۱۱. مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران. جلد اول. انتشارات علمی. چاپ پنجم. ۱۳۷۴. ص ۴۹۹.
۱۲. ساسانی، خان ملک. یادبودهای سفارت استامبول. انتشارات بابک. چاپ دوم. ۱۳۵۴. ص ۳.
۱۳. هدایت، مخبر السلطنه. خاطرات و خطرات. انتشارات زوار. چاپ پنجم. ۱۳۷۴. ص ۳۱۷.
۱۴. فخرائی، ابراهیم. همان. ص ۳۱۱.
۱۵. همان، ص ۳۶۲.
۱۶. افشار، ایرج. زندگی توفسانی (خاطرات سید حسن تقی زاده). انتشارات علمی. چاپ اول. ۱۳۶۸. ص ۳۵۷.
۱۷. آوری، پیترو. تاریخ معاصر ایران (از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه). ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. جلد اول. مؤسسه انتشارات عطائی. چاپ چهارم. ۱۳۷۷.
۱۸. بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. جلد اول. انتشارات امیرکبیر. چاپ چهارم. ۱۳۷۱. ص ۱۶۷.
۱۹. فخرائی، ابراهیم. همان، ص ۳۷.
۲۰. گفت و گو با ابراهیم فخرائی. کیهان فرهنگی. شماره ۹. آذر ۱۳۶۳. ص ۱۳.
۲۱. دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی. جلد چهارم. انتشارات عطار و فردوس. چاپ ششم. ۱۳۷۱. ص ۹۳-۹۴.
۲۲. دولت آبادی، یحیی. همان. چاپ اول. ۱۳۷۵. ص ۴۶۵-۴۶۳.
۲۳. مستوفی، عبدالله. تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه یا شرح زندگانی من. جلد سوم. انتشارات زوار. چاپ چهارم. ۱۳۷۷. ص ۳۶۰.
۲۴. مکی، حسین. زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار. انتشارات امیرکبیر. چاپ دوم. ۱۳۵۷. ص ۱۰۸.
۲۵. مکی، حسین. همان. ص ۱۱۰.
۲۶. شیخ الاسلامی، محمد جواد. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرار داد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس. جلد اول. انتشارات کیهان. چاپ دوم. ۱۳۶۸. ص ۲۳۲.
۲۷. تربتی سنجایی، محمود. قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران. انتشارات آسیا. چاپ اول. ۱۳۷۵. ص ۴۹.
۲۸. نوائی، عبدالحسین. ایران و جهان از مشروطیت تا پایان قاجاریه. جلد سوم. نشر هما. چاپ اول. ۱۳۷۵. ص ۴۶۵-۴۶۳.